

حافظ
حافظ بکف
یک‌شاخه منطقی



بررسی و تخریب
دکتر محمد استعلامی
استاد زبان و ادب فارسی



موسسه انتشارات نگاه

تهران - ۱۳۸۷

گفتارهای این کتاب

دریارة این کتاب: ۱۱

شیراز عصر حافظ: ۱۳

پای صحبت حافظ. کلوهای شیراز. مزار سعدی. چهره شهر. ابواسحاق انجو. مبارزالدین محتسب.
بی سامانی‌ها. عبید و اخلاق الاشراف. معنای رندی، و جان کلام...

یادداشت‌ها ۲۹

از سرگذشت حافظ: ۳۱

روایت‌ها. روایت خود حافظ. قرآن و درس نیمه‌شب، قبل و قال مدرسه. خرقة سوختن. موسیقی و
خوش‌آوازی حافظ. می و میخانه. مغریچه و ترسابیچه و شاهد. زن و فرزند. یوسف عزیزم رفت! زن
در شیراز عصر حافظ. مدح. حافظی دیگر به دنیا می‌آید.

یادداشت‌ها ۷۰

ذهن و اندیشه حافظ: ۷۳

غریبی حافظ. عبوس زهد. خرقة سالوس. دلق و سجاده حافظ. فریب زاهد و صوفی. زهد ریا. شطح
و طامات. شیخ و مفتی و قاضی و واعظ و امام شهر... حافظ متعهد. رندی و غربت رندان. نام و ننگ.
قلندری. هم مستی شبانه و راز و نیاز من! رندی و عشق. گفت: بیخشنند گنه... پیر مغان و سرای
مغان. مردی از خویش برون آید و کاری بکند. این سراچه بازیچه. اختر شب‌دزد. منم که شهره
شهرم به عشق ورزیدن...

یادداشت‌ها ۱۱۴

درک منطقی کلام حافظ ۱۱۷

مشکل معیار و میزان. مسخ کلام حافظ. بازگشتی به سه گفتار پیش. تفسیر سهل انگارانه. تربیت و زمانه حافظ. خرقه سوختن. می، سلاح مبارزه حافظ. معنای دیگر می. تناسب الفاظ و صلابت کلام. ایهام و دو معنایی. طنز حافظ. فرهنگ کهن و اسطوره‌های ایرانی و اندوه خیام. فال حافظ. حافظ را با حافظ باید خواند.

یادداشت‌ها: ۱۵۶

حافظ و دیگران: ۱۵۹

مشابهات در مضمون و تعبیر. بازآفرینی یا اقتباس؟ سخن رودکی. شاهنامه حکیم طوس. منوچهری و فرخی. خیام و حافظ. خاقانی و حافظ. مولانا و حافظ. سعدی و حافظ. حافظ پژوهان، ویرایش دیوان، و ترجمه‌ها.

یادداشت‌ها: ۱۹۱

کتاب‌نامه: ۱۹۵

درباره این کتاب:

یک سال پیش، به پیشنهاد تنی چند از دوستان صاحب‌دل و صاحب‌نظر، به عهده گرفتم که کتابی فشرده و قابل استفاده برای همه و همراه با واقع‌نگری درباره حافظ بنویسم. پیش از آن در درس حافظ تمام غزل‌های حافظ را به زبانی ساده درس داده، و با چهار مقدمه کلیدی یک زیرساخت ذهنی برای فهم کلام حافظ فراهم کرده بودم. اما درس حافظ با حجمی بیش از هزار و سیصد صفحه، بیشتر به صورت یک مرجع، می‌توانست در کنار دست دانشجویان و مدرسان دیوان حافظ قرار گیرد و همه دوستان حافظ فرصت خواندن تمام آن را نداشتند. جواب مثبت من به پیشنهاد دوستان، با توجه به نیاز خوانندگانی بود که می‌خواهند در زمانی کوتاه، سیری در دنیای بی‌کرانه حافظ داشته باشند.

قبول پیشنهاد و امضای یک قرارداد آسان بود اما اجرای آن! اگر شما «از کوچه رندان» دکتر عبدالحسین زرین‌کوب گذشته باشید، تحلیل‌های ظریف و نکته‌سنجی‌های هشیارانه علی‌دشتی را در دو کتاب او — نقشی از حافظ و کاخ ابداع — خوانده باشید، رحیم ذوالنور را در «جستجوی حافظ» نظاره کرده باشید، پژوهش‌های پرمایه و آموزنده بهاء‌الدین خرمشاهی را در رساله حافظ، ذهن و زبان حافظ، حافظ حافظ ماست، و حافظ‌نامه او خوانده باشید، با دکتر محمد امین ریاحی به «گلگشت در شعر و اندیشه حافظ» رفته باشید، و بسیاری از کارهای سودمند دیگر را که در هشتاد سال اخیر به بازار کتاب آمده است — از «حافظ تشریح» عبدالحسین هزیر تا نقدها و تأمل‌های فرزانه‌گانی چون دکتر محمود هومن، دکتر منوچهر مرتضوی، دکتر عباس زریاب خویی، و آثار استاد پرویز ناتل خانلری و... — دیده باشید، می‌دانید حافظ‌شناسی چه دریای بی‌کرانه‌ی شده است که تن به امواج آن سپردن آسان نیست. در کنار این دریای بی‌کرانه هم، می‌دانید که مردابی از کارهای ناپخته و گمراه‌کننده در بازار کتاب

است و هر سال هم چاپ‌های رنگارنگ و سرشار از خطاهای فاحش از دیوان حافظ، به بازار می‌آید، و عزیزی که تنها به آب و رنگ این دیوان‌ها دل خوش می‌کنند، آنها را می‌خرند و به داشتن آن می‌نازند، و هر یک همان را که خود خریده است بهترین و درست‌ترین می‌داند و اگر پیش آید، چه بسا که بر سر امتیاز یکی از این چاپ‌های بازاری بر چاپ دیگر، بحث درمی‌گیرد و رشته دوستی‌های چندین ساله گسسته می‌شود.

خوب! من دل به دریا زدم و باز سر از «کوچه رندان» در آوردم. با برداشت‌ها، تحلیل‌ها و دریافت‌های استاد زرین‌کوب و آن همه دانستنی‌های گرانبها و تعبیرهای دل‌آویز و پرمعنا که او با چشم و دل و زبان و قلم توانای خود بر آن کتاب نقش کرده است، انگار کتاب به زبان آمد و به من گفت: مگر سخن از نوشتن کتابی فشرده نیست؟ این که هست، چه کم دارد؟ نشستم و تمام آن را یک بار دیگر خواندم، و بعد به سراغ کارهای دشتی رفتم، تمام کارهای خرمشاهی را دوباره دیدم، و ریاحی و زریاب و مرتضوی را هم دوباره خواندم، و دیدم که یک قصه بیش نیست اما از هر زبان که می‌شنوم نامکرر است (۵:۳۹) و اگر من هم با خوشه‌چینی از خرمن دانش آن عزیزان — و با آنچه خود به سالیانی دراز آموخته و اندوخته‌ام — دفتر دیگری بر آن حافظ‌نامه‌ها بیفزایم، آن را مکرری ملال‌انگیز نخواهند شمرد، خاصه که قرار است این مختصر را به زبانی عرضه کنم که حافظ برای همه باشد. همتم بدرقه راه کن ای طایر قدس! (۳:۳۲۸).

حق نگه داران — محمد استعلامی

موتریال، کانادا — چهارم تیر ۱۳۸۶ ش.

شیراز عصر حافظ:

پای صحبت حافظ. گلوهای شیراز. مزار سعدی. چهره شهر.
ابو اسحاق انجو. مبارزالدین محتسب. بی سامانی‌ها. عیب
و اخلاق الاشراف. معنای رندی، و جان کلام...

اگر من و شما می‌توانستیم به شیراز قرن هشتم هجری سفر کنیم و در یک شب بهاری زیر شاخه‌های بهارنارنج، پای صحبت حافظ بنشینیم و او را از اوج کلام آسمانی‌اش به میان خودمان بیاوریم و به حرف بگیریم، می‌دیدیم که غمی بر دل او سنگینی می‌کند! شیراز، شهری که در چشم حافظ، خال رخ هفت کشور بود (۷:۳۹) و نسیم خاک مصلی و آب زکن آبادش، او را از سیر و سفر بازمی‌داشت (۹:۱۰۱) هنوز چهره یک شهر مرفه و آباد را از دست نداده بود اما زیستن در آن برای آزاده‌یی چون حافظ، آسان نمی‌نمود. شهر، چنان نبود که یک قرن پیش از آن سعدی گفته بود: اقلیم پارس را غم از آسیب دهر نیست. فرمانروایی شهر و ولایت به ظاهر در دست امیری یا پادشاهی، و در واقع در اختیار رندانی بود که دین و اخلاق و معرفت و جوانمردی را ابزار سلطه بر سرنوشت مردم ساخته بودند و هرچه می‌خواستند، می‌کردند. در کنار آن جماعت هم، آنها که باید مردم را به راه حق و راستی می‌بردند، خود غرق در ریاکاری بودند، و حافظ — شاید از بیم و احتیاط! — نام خود را هم در کنار آنها می‌نهاد، تا بتواند بگوید: